



# نباید مایوسی بود، رئیس تازه اول عشق است

پیتامصومی

زردن را بگذارد. شاید تنها ایمان واقعی به آزادی باشد که شنیدن حرفهای دیگران را هر چند که با موانع نباشند، آسان می سازد و حتی غور در آنها را ممکن می کند. همین است که جلال، تیزبین و سرگشته و بی اغماض - حتی نسبت به خودش - در جست و جوی حقیقت شتاب می کند و سپین منبع دریافت واقعات و آرایش آنها و آشنای تمامی روشنفکران و اهالی ادب و سیاست باقی می ماند. طی سالها، سپین دانشور برای امرار معاش به جز تدریس در دانشگاه به ترجمه نیز می پردازد. البته از بابت این که وفتش را به جای خلق اثر هنری، صرف ترجمه آنها کرده پشیمان است. «صبح روز چهارشنبه هجدهم شهریور ۱۳۲۸، انگشتش را بالای استخوان ترقوه اش در قسمت سمت راست، آن جا که شاهرگ پیش دارد، گذاشت و گفت دردمی کند، بدجوری هم»...

مردم ایران پس از مرگ جلال، سکنه قلبی او را باور نکردند. همه تا مدت ها گمان می کردند که این رژیم یا ساواک بود که بالاخره، تاب نیورد و جلال را از پای در آورد. اما سپین غروب جلال را نوشت که مرگ او را به سادگی و زیبایی توصیف می کند. این البته نقطه پایانی برای آن شایعات دلخواه نبود. «از روزگار سیلی های سخت خورده ام، اما پذیرفته ام که زندگی همین است این طور بوده است که زندگی از بغل گوشت رد شده باشد. زندگی از رو به رو با من برخورد کرده و بارها و بارها به من سیلی های سخت زده است. اما سعی کرده ام هر وقت افتاده ام، خودم پا شوم و از نو شروع کنم بارها پاک پخته شده ام. اما از صفر شروع کرده ام، این البته نصیحت جلال به من بوده است.»

● نباید مایوسی بود رئیس تازه اول عشق است  
رمان سوشون پیش از مرگ جلال منتشر شد. گرچه جلال آن را ندید. و در آن مرگ زودرس او پیش بینی شده بود. سوشون به زودی به پرفروشترین رمان ایرانی تبدیل شد و ترجمه های متعددی از آن در خارج از کشور صورت گرفت. شاهکاری که آشنای تمام نسل ها و اقشار شد. سوشون یکی از مؤلفه های فرهنگ معاصر ایرانی است که با اسم سپین دانشور عجین است.

با اینکه سپین نویسنده تک اثره باشد، اما پس از چاپ رمان سوشون (۱۳۲۸)، تا رمان جزیره سرگردانی (۱۳۷۲) زمان طولانی می گذرد. گرچه در این فاصله مجموعه داستان به کی سلام کن؟ را چاپ می کند و ترجمه «پنال وطن» اثر آلن پیتون و دو جلد کتاب شاهکارهای فرش ایران، تعدادی مقاله و گفت و گو، که خود گفت و گوها هر کدام در حکم یک اثر هنری ناب تلقی می شود و بیشتر از هر نوشته دیگری، معرف مصاحبه شونده است. در آن گفت و گوها سپین زنی است قرص و محکم، نویسنده و دانشور (همانطور که خود از ابتدا می خواسته)، با احساس و صمیمی و متقی، به قول زری، او برکت روزگار است.

از سال ۱۳۶۶ که او در مصاحبه ای گفته بود نوشتن رمان بعدی اش «جزیره سرگردانی» را تمام کرده که فقط مستلزم آرایش و پیرایشی است تا رمان به انتشار برسد مدتی طولانی گذشت و با چاپ آن در سال (۱۳۷۲) طرفان ویژه نامه ها و نقدها و بررسی و گفت و گوها و... وزیدن گرفت. نویسنده از برخی از آنها با عنوان «فحش یاد می کند، بعد، انتظار برای قسمت دوم جزیره شروع می شود و در این میان، مجموعه از پزنده های مهاجر پیرس (سال ۱۳۷۶) بدون سر و صدا به بازار نشر می آید.

اودی بهشت سال ۱۳۸۰ هشتادمین سالگرد تولد سپین دانشور است. نشریات در تلاش هستند که جشن باشکوهی برای این سالگرد برپا کنند. اما سپین که خود سابقه کار مطبوعاتی در نشریات نقش و نگار، علم و زندگی و کتاب ماه را دارد می گوید: «من هشتاد ساله ام و نیاز به هیاهو ندارم.» سال هاست که او بیماری و کهنسالی خود را به یاد بر گزار کنندگان سخنرانی ها و تشریحات می آورد تا راحتش بگذارند.

این سال (سال جاری) در ادبیات سال سپین دانشور است، که مقارن با انتشار سومین رمان او و قسمت دوم جزیره سرگردانی با نام ساریان سرگردان، که (به قول سپین) «با یک چامب کات غافلگیرانه آغاز می شود. سلیم فرخی گنج شد، هر قدمی که برای یافتن هستی، برای نجاشش، برای پیدا کردن سرنخی در جست و جوی شخصیت اد برمی داشت گنجش می کرد. چغرافضی ذهنش جهت یابیش را چنان گم کرد که عاقبت به حس لامسه پسنده کرد و به ازدواج با نیکو تن داد.

(ساریان سرگردان صفحه ۷)  
«من نمی خواستم نویسنده تک اثره باشم. به هیچ کس نظر خاصی ندارم. غالباً نویسندگان رمان یک اثره شاهکار به وجود می آورند- البته من نمی گویم سوشون یا جزیره سرگردانی شاهکار است، به هیچ وجه- و رمان نویس ها یک اثری به وجود می آورند که شاهکار است، ولی بعد، از خلق اثر نظیر شاهکار شان، ناتوان می شوند. راست است. استقبال فوق العاده ای از سوشون شد... هم پله، من این ترس و وسواس را داشتم که کوشش کنم، هم تغییری در سبک سوشون بدم و هم به اصطلاح به تحولی دست بیابم. اما در این فاصله زیاد نوشتم...» این حادنه مکرر اتفاق افتاده. نویسنده ای شاهکاری به وجود آورده و بعد آن شاهکار به نوعی مانع کار او شده است. و معمولاً هنرمندان از بدترین اثر خود دفاع می کنند. مانند مادری که از کودک ناقص الخلقه خویش حمایت می کند. سپین نیز جزیره... را به سوشون ترجیح می دهد، شاید هم ساریان... را به جزیره...  
● ساریان سرگردان

... گفتی کسوف شد، آمد نه ضرباهنگ طشت های مسی به گوش کسی رسید، و نه، کسی نماز آیات خواند، تنها بغض تندری ترکید، که آسمان و عروج، وادی معنوعه است، حتی برای شبان ها و گله ها و سگ ها و زنها هم میاهوش شدند و می دهادند

نه پیش داوری دارد و نه هیچان. با من موافق نیستی؟  
● چه کسی گفته که نم زیبا نیست؟  
سال ۱۳۲۰ سالی بود که سپین اولین مجموعه داستان خود را نوشت: آتش خاموش. «با خودم می گفتم اولین کار که نباید بهترین کار باشد. وقتی که آتش خاموش را می نوشتم، بیست سال داشتم. خوب این، کار یک دختر بیست ساله است. تا آن وقت، هیچ زنی داستان کوتاه نوشته بود و شاید نوشته بود و من خیر نداشتم. با خودم گفتم که بگذار اولی باشم. چرا می بایست صبر می کردم و آخری می شدم؟»  
مجموعه داستان شهری چون بهشت و ازدواج با جلال محصول دهه سوم زندگی سپین بود.

«جلال و من همدیگر را در سفری از شیراز به تهران، در بهار سال ۱۳۲۷ یافتیم و با وجودی که در همان برخورد اول، درباره وجود معادن لب لعل و کان حسن شیراز، در زمان ما شک کرد و گفت که تمام این گونه معادن در زمان همان مرحوم خواجه حافظ استخراج شده است، باز به هم دل بستیم.»  
زندگی مشترک سپین و جلال خانه آنها را به پایگاهی تبدیل کرد برای تلاقی انواع مختلف آدم ها و ایدئولوژی ها و مرام ها.  
تصورش سخت است. خیلی از ما حاضر نیستیم کسی که به چیزی خلاف عقیده ما پایبند است بیاید خانه مان، نان و نمک مان را بخورد و احياناً قورمه سبزی ای، بعد هم پای ساز مخالف

ملی و بین المللی داد سخن می دهد، و مشکلات سیاسی اجتماعی جهان سوم و سایر نقاط را تجزیه و تحلیل می کند، یک متفکر کسالت آور. این تصویر را در جزیره سرگردانی، و داستان از خاک به خاکستر از مجموعه از پرنده های مهاجر پیرس و ساریان سرگردان می توان دید.  
ساریان سرگردان تازه ترین رمان سپین دانشور بعد از مدت ها تأخیر و بحث و جدل بالاخره به بازار آمد. رمانی که قسمت دوم رمان جزیره سرگردانی است. به امید روزی که قسمت دهم این رمان چاپ شود و سیر صعودی جذابیت داستان همه خوانندگان را خرسند سازد و از ناامیدی برهاندشان.  
مایعی کسانی که به سحر سوشون اسیریم، خواندن هر کتاب تازه از سپین دانشور را با بیم و امید آغاز می کنیم. و آرزو داریم آن اتفاق یگانه (سوشون) دوباره تکرار گردد. شاید قصد داریم این نویسنده را به یک ماشین با تولید انبوه سوشون تبدیل کنیم.

ما مسحوران سوشون-داورهای خوبی برای کتاب های بعدی این نویسنده نیستیم. یا بر می آشویم و قصد ملامت می کنیم یا آنکه خود را می فریبیم و شیفته می شویم. نه، نمی توان کاری کرد نمی توان برای غصه این خوانندگان مایوسی فکری کرد. اما راهی برای گریز از سردرگمی وجود دارد. می توان از روی هر هشتاد و هشت هزار نسخه ساریان سرگردان نام نویسنده را حذف کرد.  
وقتی خواننده نداند کتابی که می خواند متعلق به کیست

سپین گفت: خوب شد که مراد انتخاب کردی. آن خواستگار قبلیت با تعریف هایی که از او می کردی به گمان من آب زیر کاه می نمود. ساریان سرگردان و سپین درست همان کسی است که کتاب را نوشته، خودش وقتی که هستی و مراد دوست هم بودند سلیم را گذاشت جلوی پای هستی و آنها را واداشت تا عاشقانه به هم پیوندند، قربان صدقه هم بروند و چند وقتی روزگار را با هم بگذرانند در حالی که هم هستی را می شناخت و هم از ته و توی کار سلیم سر در می آورد.  
بعد پای خود راه می افتد و می آید خانه هستی و نظرش را ارجاع به مراد و هستی می گوید. بدتر از همه اینها، این است که خودش وقتی عروسی هستی و مراد را می نویسد حرف های عاشقانه شان را در کتاب به نوعی تبادل چاخان تعبیر می کند. اگر کسی بخواند او را سپین دانشور را- به عنوان یک انسان، یک زن، (نه به عنوان یک نویسنده) بشناسد باید به کتاب های جلال مراجعه کند.

در صراحت و صداقت و فاش نویسی های جلال تصویر زیباتری از چگونگی واکنش ها و اخلاقیات عهد و عیال می توان یافت. تصویری قابل درک و صمیمی، یک زن با احساسات و حساسیت های زنانه و خودمانی.  
اما سپین اگر بخواند از خودش بنویسد باید دور بزند و پشت سر یکی از شخصیت های داستانش بایستد و از آنجا نگاه کند. آن وقت زنی که می بیند، همه اش با جدیت ارجاع به مسائل

